

لوگوس، اسطوره‌های هادی به حقیقت*

جواد اکبری مطلق*

چکیده

یکی از دغدغه‌های فکری بشر، بحث از نمایندگانی خداوند در زمین است؛ یعنی پیامبران الهی که واسطه بین خدا و انسان‌ها هستند. از سوی دیگر، چون این واسطه‌ها، پیام الهی را توسط وحی به انسان‌ها منتقل می‌کنند، و اساس وحی را هم (کلمه) تشکیل می‌دهد، بررسی نقش وحی در سه دین مهم ابراهیمی ضروری است. البته، شریعت موسوی و محمدی ﷺ از جهات بسیاری نزدیک به هم است. گرچه در هزاره دوم، پس از موسی ﷺ و قبل از پیامبر اکرم ﷺ، دینی الهی آمده است که اصل و نهاد آن با دو حدش، یعنی یهود و اسلام برابر است و تأکید بر توحید دارد، اما در درون مسئله توحید، بحث تجسد خدا در عیسی ﷺ را مطرح نموده است. در مسیحیت، کلمه و حیانی الهی یا حکمت دین یهود و عقل و نور محمدی ﷺ، که بعدها در اسلام مطرح شد، ناگهان تبدیل به تجسد شده است. با توجه به این، کوشش نموده‌ایم بحث حکمت در یهود، تجلی امکاناتی واسطه الهی در جهان اسلام و واسطه وجوبی آن، در مسیحیت را به نقد بگذاریم؛ چراکه تبیین این پدیده در یونان باستان، روشنگر «حکمت» موسوی، «تجسد» عیسوی و «واسطه فیض» محمدی است؛ که درصدد یافتن رابطه بین انسان و خالق هستند.

کلیدواژه‌ها: لوگوس، آرچه، اسطوره، تجسد، صادر اول، الهیات سخن، حقیقت محمدیه.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

* دانشجوی دکتری مدرسی مبانی نظری اسلام مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی

AJavad18@Yahoo.com

دریافت: ۹۰/۹/۲۰ - پذیرش: ۹۱/۱/۲۶

مقدمه

اسطوره‌ها^۱ حاکی از این هستند که پرستش خدایان مختلف در بشر مرسوم بوده و توسل به موجودات بی‌جان و جاندار را برای تقرب به خدا می‌جستند. زمانی که تالس برای نخستین بار، از متفکران خواست به تعمق در اطراف اصل نخستین برای عالم بپردازند، پایانی بر این رسم شرک‌آلود بود. در ادامه، هراکلیتوس از «عقل جهان» یا «قانون جهانی» کلی و همگانی، که بر هستی حکم فرماست، سخن گفت و آن را «لوگوس» نامید. وی عقیده داشت لوگوس، همه عالم را فرا گرفته، که به ذاته از خود و یکتاست و در نهایت، واسطه بین خالق و مخلوق شده است.

در یهودیت، هم لوگوس وجود دارد. در نتیجه، همه علمای یهود تلاش می‌کنند تا لوگوس را با مباحث اعتقادی‌شان تطبیق دهند. آنان تلاش می‌کنند شرک در دین‌شان وارد نشود.

در مسیحیت هم، بخصوص نویسنده انجیل چهارم، یعنی یوحنا با طرح ابتکاری تطبیق لوگوس بر عیسی مسیح علیه السلام (لوگوس متجسد)، همان گفتار آیات اول سفر پیدایش یعنی «و خدا گفت...» را گرفته و بر عیسی مسیح تطبیق نموده است. در اسلام هم لوگوس، با بحث صادر اول، که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را نور خویش می‌داند، مطرح شده است. در این سه دین، چون بنیان اصلی احکام و تکالیف آنها را وحی متشکل از کلمات، تشکیل می‌دهد، ارتباط با بحث «کلمه» بسیار مشهود است.

پژوهش حول مبحث «لوگوس» از چند جهت مهم است:

الف. در نگاه ابتدایی به ادیان ابراهیمی، دو دین موسوی و محمدی صلی الله علیه و آله، لوگوس را در راستای وحی الهی و تشکیل‌دهنده وحی خدا می‌دانند. ولی بین این دو دین، تفاسیر دین عیسوی با تأکید بر ساختاری تثلیثی، کلمه را متجلی در عیسی، و عیسی را تجسد یافته کلمه می‌نامند! آیا چنین گفتاری با توحید سازگار است؟ مسیحیان درصدد توجیه بر آمده و پدر، پسر و روح‌القدس را نمودهای گوناگون یک آئینه دانسته، می‌گویند: در اینجا واحد در چهره‌ها و تجلی‌های مختلف، نمود پیدا کرده است. دو دین ابراهیمی دیگر، خدا را واحد علی‌الاطلاق دانسته و هیچ چیز یا هیچ کس را همانند و هم شأن خدا نمی‌دانند. بخصوص دین مقدس اسلام، که بالاترین و برترین انسان‌ها را با لقب «عبد»، معرفی می‌کند.

ب. اهمیت بحث کلمه، پس از عصر روشنگری، که دینداران غربی به دلیل آشنایی با سایر ادیان، با دقت بیشتر و در جهت تقریب یا فهم بهتر دیگر ادیان قدم برداشتند، نمود بیشتری یافت.^۲ در این میان مسیحیان، که دوران رنسانس را پشت سر می‌گذاشتند، تلاش بیشتری برای فهم دین اسلام از خود بروز دادند. از آنجایی که درصدد تبیین مبانی اعتقادی و اصول فلسفی خود بوده‌اند، دقت‌ها و موشکافی‌های آنان کم‌کم نکاتی را آشکار نمود که از جمله آن، مباحث نظریه لوگوس است که حتی تلاش نمودند گفتار قرآنی «بِكَلِمَةٍ مِنْهُ» (آل عمران: ۴۵) و «وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ...» (نساء: ۱۷۱) را به لوگوس مسیحیت نزدیک نموده، و آن را بر عیسی علیه السلام تطبیق نمایند. بخصوص تعابیر خاصی که قرآن در مورد عیسی علیه السلام به کار برده است. مانند روح القدس، متولد شده بدون پدر را شاهد بر ادعای خویش می‌دانستند. در حالی که، از نظر اسلام تمام این مقامات در مرحله عبودیت است و عیسی علیه السلام عبد الله است: «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ...» (مریم: ۳۰).

اسطوره

اسطوره،^۳ مانند افسانه نیست که حکایت از هیچ واقعییتی نکند، بلکه اسطوره‌ها دانش‌های نخستین بشر هستند، که تلاش انسان برای رسیدن به واقعیات پیرامون را بیان می‌کنند. تفکرات اسطوره‌ای معمولاً مضامین اندیشمندانه دارند.^۴ اسطوره، همواره بیانگر چیزی است که به واقع روی داده است.^۵ در مقابل این مطلب، بولتمان در رساله «عهد جدید و اسطوره‌شناسی» می‌نویسد:

مقصود واقعی اسطوره ترسیم تصویری عینی از جهان - آن‌گونه که هست - نیست، بلکه مقصود، بیان ادراک آدمی از خویشتن در جهانی است که در آن زندگی می‌کند. اسطوره را نه بر اساس کیهان‌شناختی، بلکه بر اساس انسان‌شناختی یا بهتر است بگوییم: بر اساس وجودی باید تفسیر کرد.^۶

آرخبه

این بحث توسط تالس مطرح شد. تالس، نقطه عطف تحولات فکری یونان است. وی با طرح این اندیشه از متفکران خواست به تدبیر پیرامون اصل نخستین عالم بپردازند. آرخبه، همان ماده‌المواد عالم هستی است که در اندیشه‌های هراکلیتوس،^۷ حکیم یونانی قرن پنجم و ششم قبل از میلاد (۴۸۰-۵۴۰ ق.م) که فیلسوف عارف‌مسلکی بود، تبدیل به لوگوس شد.^۸

ممرأ، سوفیا و حکمت

لوگوس در کتب متقدم عهد عتیق به معنای ممرأ^۹ مأخوذ از «امرا»،^{۱۰} آرامی است که به معنای سخن گفتن و امر کردن است.^{۱۱} در کتاب‌های متأخر عهد عتیق، به معنای «حکمت» آمده است. این واژه، در عهد عتیق با داشتن اصلی الهی از نوعی استقلال نسبی برخوردار است. واژه «حکمت» در متون متأخر، معمولاً با «کلمه الهی» (logos divin) همراه است. البته به معنی قدرت، زیستن هوشمندانه، جلوه‌ای از هستی خدا، روح، روشنایی، شروع هستی خدا، که به وسیله آن جهان خلق شد، نیز آمده است.^{۱۲}

مخلوق اول

در عهد عتیق، حکمت به عنوان اولین مخلوق خداوند بیان شده،^{۱۳} و توسط اوست که عالم آفریده می‌شود. حکمت حافظ بندگان معرفی شده است.^{۱۴} در دوره هلنیستی، حالت شخصیت بخشی به حکمت به چشم می‌خورد. وی دارای دست و پا شده و تیر و کمان جنگی به دست می‌گیرد.^{۱۵}

لوگوس

لوگوس کلمه‌ای یونانی است که معانی متفاوتی به خود گرفته است. این کلمه، یکی از مهم‌ترین اصطلاحات رایج در مدارس فلسفی یونان بود که هفتصد سال قبل از میلاد مسیح، در خطابه‌ها به کار برده می‌شد. این واژه جانشین اصطلاحات قدیمی‌تری مثل افسانه^{۱۶} و اسطوره^{۱۷} شد که تنها در معانی خاصی به کار می‌رفت. هراکلیتوس، لوگوس را عقل جهانی یا قانون جهانی کلی حاکم بر هستی می‌دانست. رواقیون^{۱۸} هم لوگوس را به معنی نظم عقلانی عالم، نظمی ماندگار و جاودان در همه اشیا می‌دانستند. رایج‌ترین معنای لوگوس در آثار متفکران یونانی حکمت، و عقل است. گرچه معانی دیگری هم در دایرةالمعارف‌ها دارد^{۱۹} که مشکل بتوان معنای واحدی برای آن در نظر گرفت. با مراجعه به قوامیس و دائرةالمعارف‌ها، لوگوس و مشتقات آن، در معانی متفاوت دیگری هم به کار رفته است. از آن جمله، می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:^{۲۰}

نطق، سخن، گفتار، انسجام، دستورات عقلانی، داستان، محاسبه و شمارش، عقل جهانی، عقل الهی^{۲۱} عقل علت دلیل، کلمه، روایت، امر، تبیین، توضیح،^{۲۲} نظم در جهان،

قدرت منسجمی که آن نظم را به وجود آورده و ثابت نموده است. در نوشته‌های هرaklitos به این معانی آمده است.^{۳۳}

با توجه به چنین گستردگی معنوی، شاید با اندکی جرح و تعدیل بتوان آنها را در سه معنای کلی خلاصه کرد. این سه معنا عبارتند از:

۱. عینی: پایه یا مبنای عقلی یک چیز. این معنا غالباً دارای ماهیتی منطقی یا عددی است.
۲. ذهنی: همان قوه یا استعداد استدلال یا اندیشه است.
۳. بیانگری: بیان عقل یا اندیشه در گفتار یا نوشتار.^{۳۴}

خدایان اسطوره‌ای یونان

تاریخ اندیشه در یونان با هومر^{۳۵} آغاز می‌شود. ولی بی‌تردید تالس، یونان را از دوره اساطیری وارد مرحله تفکر عقلانی و فلسفی کرد. وی برای نخستین بار از متفکران خواست به تعمق پیرون اصل نخستین برای عالم پردازند. دو متفکر قبل از او، یعنی هومر و هزیود،^{۳۶} سخت گرفتار تفکر مذهبی حاکم بر جامعه یونان بودند.

از خدایان یونان، معمولاً به «دوازده المپی» یاد می‌کنند؛ زیرا مأوای آنها کوه المپ است. قرن‌ها پیش از آنکه یوشع نبی بانگ بردارد که: «مردمان من از تکه چوبی می‌خواهند که راهبرشان باشد و تیرک چادری به آنان الهام بخشد.»، بت‌پرستی، سنگ‌پرستی، توت‌پرستی و پرستش ستارگان و خورشید، اصلی‌ترین شکل‌های آئینی و مذهبی بودند.^{۳۷}

خدای نادیدنی در دوران اسطوره‌ای یونان

در نیمه دوم هزاره چهارم پیش از میلاد، تحولاتی در زندگی بشر به وجود آمد. از جمله تحولات، تبدیل پدرسالار قبیله، به پیشوای جنگی بود. این قبایل، هرچند پرستش یهوه خدای نادیدنی اجدادشان ابراهیم^{۳۸}، اسحق^{۳۹} و یعقوب^{۴۰} را نگه داشته بودند، اما پرستش توت‌ها مانند (شیر و مار و گاو و...) نیز در میانشان رواج داشت، و کم‌کم خدایان، همسایگان ثروتمند و خرده‌مالکشان نیز خود را به آنان تحمیل کردند.

این قبیله‌ها تا یکتا پرستی فاصله‌ی زیادی داشتند؛ هر یک از قبایل، نمادی را به عنوان خدا می‌پرستیدند. در این میان، خدایی بود که تصویر مشخصی نداشت و خدای کوه حوریب در سینا به شمار می‌رفت. خدای دیگری هم به نام یهوه بود؛ خدای یهوه خدایی

جنگجو، بی‌رحم و مغرور بود که در قلعه کوه خانه داشت. یهوه خدای مکان‌های بلند بود. آنها پس از کوچ به کرانه‌های نیل، یاد یهوه را با خود بردند. چنین باوری مشترک، اندکی هویت مردم را حفظ می‌کرد. اینان به مفهوم خدای یگانه و نادیدنی نزدیک شده بودند. خدایی بدون شباهت با هیچ حیوان و یا پدیده‌ای طبیعی. خدایی برخلاف خدایان دیگر، بدون جنسیت.^{۲۸} چنین بود که کم‌کم بحث واسطه بین این خدا با مخلوقات مطرح گردید.

تالس متحول‌کننده فلسفه یونان

تالس ملطی،^{۲۹ و ۳۰} با تحول تفکر یونان از اساطیر به تأملات عقلانی و فلسفی و نیز با طرح اندیشه آرچه، برای نخستین بار از متفکران خواست به تفکر در اطراف اصل نخستین عالم بپردازند. پس از وی، متفکرانی همچون *آناکسیماندر*،^{۳۱} فیلسوف ملطی جوان‌تر از تالس،^{۳۲} دموکریتوس،^{۳۳} هراکلیتوس^{۳۴} و... راهش را ادامه دادند.

طرح اندیشه آرچه، توسط تالس و پیگیری جدی آن توسط سایر متفکران که تقریباً همه آنها اعتقاد به ماده‌المواد،^{۳۵} حرکت در کل نظام هستی و ایجاد و انهدام ادواری داشتند، موجب اندیشه‌های جدیدی در هراکلیتوس شد. یکی از آنها، اندیشه لوگوس بود.

جهان‌شناسی هراکلیتوس، مبتنی بر نوعی همه‌خدایی (Pantheism) است. صحبت از یک خدای متعال، که عقل و اراده‌اش لوگوس باشد، نیست.^{۳۶} جهان مورد قبول او، جهان تغییر و تبدیل شدن است. زندگی را حاصل و نتیجه مردن‌ها و زنده‌شدن‌های مکرر می‌داند، نه به معنای تناسخ، بلکه مانند رودخانه در حال حرکت، که هم هست و هم نیست. هراکلیتوس از حقیقت یا قانون هستی به لوگوس تعبیر می‌کند. از نظر وی، تنها یک لوگوس وجود دارد که همه عالم را فرا گرفته که به ذاته از خود است و یکتاست. این روح الهی یا طبیعت کل را می‌توان در درون خویش جست‌وجو کرد. لوگوس، عقل متجلی عالم^{۳۷} است، پدیده‌های هستی مطابق با آن و گویی به فرمان آن جریان دارد، سخن معروف اوست که «با لوگوس هم‌نوا شوید که همه چیز یکی است.» هراکلیتوس از واحد به عنوان خرد و به عنوان خردمند سخن می‌گوید: «عاقل فقط خداست، او هم می‌خواهد و هم نمی‌خواهد که به نام زئوس نامیده شود» خرد، عقل لوگوس جهانی است، قانون کلی که درون همه اشیا است. و بر همه چیز حکم می‌کند و اشیا را به یک وحدت پیوند می‌دهد. پدیده‌های هستی مطابق با آن و گویی با آن جریان دارد، که نمونه آن عقل آدمی است.

اما این لوگوس، ساری در تمام مظاهر هستی با وجود دگرگونی حاضر در عالم چیست؟ به نظر هراکلیتوس، ماهیت کثرت، وحدت ضدها و کشاکش‌های میان اضداد در این عالم است. در واقع، ماهیت کثرت وحدتی است که از این ضدها به دست می‌آید. خود این جریان متضاد، وحدتی را پدید می‌آورد. اصلاً اگر وحدتی هست، نتیجه این کشاکش است.

خلاصه، این جهان که محل اضداد است، توسط لوگوس اداره می‌شود. لوگوس عقل مسلط عالم است که در سراسر عالم جریان دارد و خودش یکه و تنها است، لوگوس قانون الهی است. در نوشته‌های هراکلیتوس، حالت وحدت وجودی حاکم است و نشانه‌ای قوی دال بر وجود خداوند متعال، که علت لوگوس باشد، نمی‌توان یافت.^{۳۸}

گرچه هراکلیتوس، نگاهی غالب به لوگوس داشت و آن را به عنوان قانون و قانونمندی مطرح می‌کرد، ولی پس از او، توسعه روزافزون یافت و *آناکساگوراس*^{۳۹} در حدود ۵۰۰ ق.م در کلاژمنا متولد شد.^{۴۰} او لوگوس را در قالب نوس^{۴۱} مطرح نمود. در این تلقی، لوگوس واسطه‌ای بین خدا و جهان است که اصل انتظام‌بخش جهان با عقل الهی است. در نوشته‌های او، نوس می‌تواند به جای خدا بنشیند؛ چراکه تمام صفات او را دارد و موجب حرکت ماده و اجزای عالم است. ولی لوگوس، هراکلیتوس، لوگوسی است که همه اشیا در خارج توسط او پدید می‌آیند. لوگوس است که جامه بسیاری از صفات الوهیت را برتن کرده است.^{۴۲}

لوگوس در یهودیت

در یهودیت و عهد عتیق، حکمت به عنوان اولین مخلوق خداوند بیان شده،^{۴۳} و توسط اوست که عالم آفریده می‌شود. حکمت، حافظ بندگان معرفی شده است.^{۴۴} در دوره هلنیستی حالت شخصیت‌بخشی به حکمت به چشم می‌خورد. او دارای دست و پا شده و تیر و کمان جنگی به دست می‌گیرد.^{۴۵}

در اولین آیات سفر پیدایش، کلمه و کلام واسطه خلق و ایجاد معرفی شده است. گرچه پیش از کلمه، موضوع خلق آسمان و زمین مطرح شده، ولی بلافاصله به استتار آنها در تاریکی، که بیانگر عدم ظهور موجودات است، اشاره شده است.

در سفر پیدایش، وقتی خداوند فرمان به تجلی نور می‌دهد، می‌گوید: «باش!» آن‌گاه همه

چیز ظهور و بروز پیدا می‌کند.^{۴۶} به عبارت دیگر، ظهور و بروز آسمان و زمین را به نور می‌داند. نور هم جلوه کلمه امر است.

اشاره تلویحی به وساطت کلمه در خلق و ایجاد، از اولین آیات سفر پیدایش استنباط می‌شود: «در آغاز خداوند آسمان و زمین را خلق کرد. زمین تهی و بدون شکل بود. تاریکی تا عمق همه را پوشانده بود. روح خداوند در سطح آبها به حرکت در آمد، و خداوند گفت روشنایی باشد، پس شد.»^{۴۷}

در آیاتی، که پس از این سه آیه آمده است، تأکید بر نقش خَلَق کلمه و کلام الهی را می‌توان به روشنی دید. چنان‌که همه آیات مربوط به خلقت آب، خشکی، نباتات، جانوران و... با عبارت «و خدا گفت...» آغاز می‌شود.^{۴۸} در تمام اینها باید گفت: فرض موجودی جدا و مستقل از خداوند، که بتوان نقش کاملاً مستقل بر عهده او گذاشت، فرضی ممتنع است.^{۴۹} در مجموع، می‌توان در عهد عتیق، معانی زیر را برای کلمه (لوگوس، ممرا، حکمت) در نظر گرفت:

- قول، گفتار یعنی مفهوم، که شمول گسترده‌ای دارد و غیر خدا را هم دربر می‌گیرد. «یَهُوَه پادشاه اسرائیل و یَهُوَه صباوت که ولی ایشان است، چنین می‌گوید: من اول هستم و من آخر هستم و غیر از من خدایی نیست.»^{۵۰}
- واسطه خلق و ایجاد مثل: «خداوند مرا مبدأ طریق خود داشت، قبل از اعمال خویش از ازل، من از ازل برقرار بودم.»^{۵۱}
- منشأ نبوت‌ها و تفویض‌کننده قواعد و قوانین الهی است. مثل «خداوند به حکمت خود زمین را بنا نهاد و به عقل خویش آسمان را استوار نمود...»^{۵۲}.
- حمایت خداوند از بندگان خاصش توسط حکمت صورت می‌گیرد. مثل «حکمت را ترک منما که تو را محفوظ خواهد نمود...»^{۵۳}
- در متون متأخر عهد عتیق، توسط حکمت و از طریق آن جهان خلق شده و همرا با فضیلت و تقوی و توأم با موفقیت می‌باشد.
- حکمت در عهد عتیق، با داشتن اصلی الهی، از نوعی استقلال نسبی هم برخوردار است. عامل فعال در آفرینش عالم و هدف و علت غایی خلقت است، قبل از آفرینش موجودات بوده است.^{۵۴}

ارتباط حکمت با لوگوس

در مورد اینکه ارتباط حکمت با لوگوس چگونه تصور می‌شود، در حکمت سلیمان آمده است: «خدای پدران من، پروردگار مهربان من، تو که همه اشیا را در لوگوسات (کلمه‌ات) به وجود آورده‌ای و تو که با این حکمت انسان را پدید آورده‌ای، به من حکمت را که در عرش قرار دارد عطا کن.»^{۵۵}

به طور کلی، یهودیان و عبرانیان در مرحله ابتدایی و قبل از شهرنشینی و ورود به کنعان، اعتقاداتی ابتدایی داشتند، که بیشتر بر اساس پرستش توتم،^{۵۶} فتیش^{۵۷} و ارواح نیروهای نامرئی و جن و شیاطین در بیابان‌ها و اماکن خلوت، و پرستش ارواح حیوانات سرور به نام سرافیم؛^{۵۸} یعنی خدایان سوزنده و نیز تقدیس آتش بود.^{۵۹} اما کم‌کم در تبدلات فرهنگی این قوم با اقوام دیگر، خدایانی مثل «الوهیم»،^{۶۰} «بعل»،^{۶۱} «ایشتر»،^{۶۲} «اشتارت»،^{۶۳} «ملیک»،^{۶۴} «ملوک»^{۶۵} و یهوه نیز، که خدای قومی یهود بودند، افزوده شدند. اما در اثر رهبری گروهی از پیامبران برجسته عبرانی، همچون عاموس،^{۶۶} اشعیای اول و دوم،^{۶۷} و ارمیا،^{۶۸} حزقل^{۶۹} مفهوم یهوه گسترش یافت و نه تنها خدای قوم عبرانیان، بلکه خالق کل آسمان‌ها و زمین، مفهوم لوگوس، گشت.^{۷۰}

تشخص خدا

در این دین تلاش برای شخصیت‌بخشی به خدا به چشم می‌خورد. آنان واسطه‌هایی را با قدرت الهی مخلوط کردند؛ چراکه یهودیان نخستین، ضروری می‌دیدند که خدا را هم کسی بدانند که با عظمت در بالای آسمان بر تخت نشسته و فعالانه در امور انسان‌ها از طریق پاداش دادن، مجازات کردن و منبع الهام بودن، دخالت می‌کند. از این‌رو، خدا را دارای دست، پا، همراه داشتن تیر و کمان و مرد جنگی پیر با موی سفید تصور می‌کردند.^{۷۱} بعد تصور کردند خداوند در دور دست‌ها، به وسیله موجودات روحانی مادون، یعنی فرشتگان حکومت می‌کند. مشکل این بود که بنابراین، مؤثر در جهان خود خدا نیست. از این‌رو، می‌شود غیرمسئولانه عمل کرد. «... و خداوند به شیطان گفت: (از کجا آمده‌ای؟) شیطان در پاسخ خداوند گفت: از تردد نمودن در جهان و از سیر کردن در آن.»^{۷۲} فرهنگ یهود هرچه به میلاد مسیح نزدیک‌تر می‌شد، گسترش بیشتری یافته و از شکوفایی بهتری برخوردار می‌گردید. به طور کلی، در این دوره دو نحله فکری، مکتب تلمودی فریسیان فلسطین، و

مکتب یهودی هلنیستی مصر حاکم بود. اولی، تحت تأثیر دو دین زرتشتی و میترائی واقع شده بود که کتاب *دانیال* بیانگر آن است. در این مکتب، خداوند در عین تعالی همه جا نیز حاضر است. دیگری، مکتب یهودی هلنیستی، که در قرن دوم (ق.م) شروع شده بود، تحت تأثیر فلسفه یونان و عقائد افلاطون، معتقد به جوهر معنوی عالم یا «عقل» شد و می‌گفت: خدا گرچه در ذات خود متعال است، ولی به عنوان عقل الهی در همه آفریده‌ها حضور دارد. بنابراین، الهیاتی نیاز بود که هم حق عظمت و تعالی خدا را ادا کند و هم حق بی‌واسطه بودن عمل او بر روی زمین را. برای یافتن این الهیات، کارکردهای سرشت الهی، که به خداوند از صرف کارگزاران با قدرت‌های مادون نزدیک‌تر بود، یعنی روح خدا، کلمه، حکمت و شریعت او... متوسل شدند.

اصرار الهیات یهود بر تعالی خدا،^{۷۳} بعدها به مفهوم و تصور موجودات واسطه رهنمون شد، تا فاصله بین خدا و جهان را پر کند. عالی‌ترین این موجودات واسطه، عقل، (لوگوس یا نوس) است. از لوگوس، به عنوان نخستین مولود خدا سخن رفته است: «سالمندترین و اصیل‌ترین موجوداتی که به وجود آمده‌اند».

در باب اول امثال سلیمان، اولین صورت تعبیر لوگوس: حکمت، به عنوان خالق واسطه به چشم می‌خورد و آن را از طرف خدا مأمور طراحی دنیا می‌شناسد. «خداوند مرا مبدأ طریق خود داشت، قبل از اعمال خویش از ازل، من از ازل برقرار بودم».^{۷۴} حکمت در اینجا به عنوان همدم و معادل خدا در خلقت توصیف شده است. جالب اینکه در کتاب حکمت سلیمان باب ۲۴ آیه ۳، حکمت خود را با کلمه آفریننده خدا یکی می‌شمارد. این اتحاد در آینده الهیات مسیحیت سهمی مهم دارد.

در فصل هشتم امثال سلیمان، هم به نظریه لوگوس مجسم برمی‌خوریم: «حکمت در بیرون ندا می‌دهد و در شوارع عام آواز خود را بلند می‌کند... به سبب عتاب من بازگشت نمایم اینک روح خود را بر شما افاضه خواهم نمود و کلمات خود را بر شما اعلام خواهم کرد».^{۷۵}

تجلی لوگوس

تا بدین جا حکمت و لوگوس واسطه بین خلق و خدا هستند. اما مشکلات ایجاد شده برای یهودیان و اینکه اکثر مردم دنبال محسوسات هستند، کم‌کم موجب شد که مفهوم لوگوس

را متجلی در شخص خاصی دیدند. از این‌رو، امید به رهایی از تسلط روم و از رنج‌های روی زمین، با ورود یک رهاننده یزدانی تقریباً همه‌جا در ادبیات یهود آن زمان به چشم می‌خورد، و نوشته‌ها شکل مکاشفه دارد و تلاش می‌کند گذشته را به عنوان مقدمه‌ای برای آینده پیروزمند، قابل اغماض کند. مثل صحیفهٔ *دانیال* در حدود ۱۶۵ ق.م و کتاب‌های مکاشفات، که قائلند دوران فرمانروایی بدی بر اثر دخالت مستقیم خدا و یا با روی زمین آمدن پسر نماینده‌اش مشیا (مسیح) پایان خواهد یافت.

یهودیان یونانی زبان هم با آشنا شدن با فلسفه رواقی، که در عقل (لوگوس) قانونی طبیعی را می‌دید که هم بر جهان مادی و هم بر جامعه بشری حاکم است، این نظریه را با تعلیم عهد عتیق، مبنی بر اینکه خدا جهان را با کلمه «لوگوس» خود آفریده است، موافق دیدند. به تدریج این مفهوم در بین قشر پایین‌تر جامعه رسوخ پیدا کرد، تا اینکه مفهوم «لوگوس» با مفهوم «کریتوس» (مسح شده)، یعنی قدرتی که مردم برای رهایی منتظر آن بودند، در آمیخت و در قاصید سلیمان کامل شد.^{۷۶}

فیلون و لوگوس

فیلون^{۷۷} (۳۰ ق.م - ۴۰ م)، که از بزرگان این نحله بود، خدا را متعال می‌دانست که افعال خود را در عالم از طریق لوگوس، فرشتگان و نیروهای طبیعت انجام می‌دهد. او می‌گفت: برای شناخت خدا باید خدا شد و این غیرممکن است. اما اگر بتوان پیش از مرگ طبیعی مرد و فناپذیر شد، آن‌گاه شاید بتوان چیزی را، که قبلاً ندیده‌اید، ببینید. ولی تیزترین بصیرت قادر نخواهد بود آن غیر مخلوق را ببیند؛ زیرا قبل از دیدن او از نور تابانش کور خواهد شد.^{۷۸}

فیلون، ممر را با لوگوس برابر دانست، و لوگوس را واسطهٔ خالق و مخلوق بیان کرد. لوگوس اولین پسر خدا، اول ملائک و انسان اولیه، که صورت بلاواسطه خدا بود، و سایر بشر از او به وجود آمدند، حیات لوگوس در خداست. در حالی که عقل ما در اوست و بعدها نیز لوگوس خود عقل می‌شود و سپس، نام «شخینا» می‌گیرد که بیانگر عظمت خداست. فیلون، در جای دیگر آن را صفت و اسم خدا می‌خواند. اصل پویا و اصل کیهانی که سبب خلق عالم است. خدای فیلون، کمال مطلق، بدون صفات، بی‌چگونگی، یکتا، وجود محض، بی‌نام، لایتغیر و بسیط و قیوم است. از این‌رو، فیلون، لوگوس را تجلی او در عالم کثرت می‌بیند. در تفکرات فیلون، لوگوس تدارک‌دهندهٔ حکومت الهی بر اشیاست؛

زیرا خدا از طریق آن اراده‌اش بر اشیا تحقق می‌بخشد. لوگوس تصویری از خداست که توسط او جهان خلق شده است. عقل انسانی تصویربرداری از لوگوس است. فیلون، نه تنها ایده‌های یونانی و یهودی را در مورد لوگوس ترکیب نموده است، بلکه لوگوس، فیلون ترکیبی از ایده‌های افلاطونی^{۷۹} و علیت جهانی رواقیون است.^{۸۰}

بی‌تردید او نقطه اوج تلاقی اندیشه یهودی با افکار فلسفی یونانی است که ضمن پایبندی به اصول تعالیم مذهب خویش، تحت تأثیر فلسفه یونان و مبانی مکتب رواقی بوده است؛ اوست که نقش لوگوس را پررنگ نموده و یوحنا هم به نحو کامل از آن در انجیل چهارم استفاده نمود.^{۸۱}

لوگوس فیلون و مسیحیت

لوگوس فیلون اولین صادر از ذات خداست. لوگوس در نزد فیلون، قطعاً از خدا پایین‌تر است و باید در ردیف آنهایی که به وجود آمده‌اند، جای داده شود.^{۸۲} لوگوس فیلون گرچه تأثیرات زیادی بر *انجیل یوحنا* گذاشت، ولی این دو با هم یکی نیستند. فلسفه فیلونی نسبت به لوگوس، به عقیده تثلیث مسیحیت نزدیک نیست؛ چراکه آنها پدر را وجود مطلق و منشأ قدرت می‌دانند و پسر را کلام او یا عقل، که به وسیله آن مخلوقات را آفریده و روح‌القدس هم به عنوان رابط میان پدر و پسر است. اما این هر سه در جنب هم و مقرون هم هستند.^{۸۳} در حالی که، فیلون تلاش می‌کند لوگوس را واسطه و خدای غیرکامل بدانند، او لوگوس را «ایده‌ها» جهان عقلانی، کسی که ایده‌ها را برای خلقت سازمان‌دهی می‌کند، و در حقیقت (خدای دوم) می‌داند. نظر فیلون در مورد لوگوس را می‌توان در برداشت‌های ذیل ملاحظه کرد.

واسطه خلق و ایجاد،^{۸۴} معادل حکمت،^{۸۵} گاهی حکمت به عنوان مادر لوگوس معرفی شده است.^{۸۶، ۸۷} اولین مولود خداوند، صورت الهیه، اولین ملائکه، اول انسانی که خداوند او را بر صورت خود خلق کرد، خلیفه خدا و امام اعظم، حقیقت‌الحقائق، شفیع (روح‌القدس) (فارقلیط) و ایده‌ها.^{۸۸}

تأثیر فلسفه یونانی و تفکر رواقی بر متکلمان و فلاسفه یهود، راه را برای ظهور کلمه یوحنایی و رشد این اندیشه در مسیحیت گشود.^{۸۸}

تجسد لوگوس^{۸۹}

در دین مسیحیت با گفتار پولس رسول در رسائل مختلفش و انجیل چهارم، یعنی انجیل یوحنا، لوگوس حالت مجسم به خود گرفت.^{۹۰} و با تجسد در عیسی مسیح به عنوان فدیة گناهان بشر مطرح گردید. مؤثرترین تأثیر را فیلون یهودی بر یوحنا گذاشت. بحث مطرح در بین فلاسفه مسیحی، حول همذات‌پنداری و همانند بودن مسیح دور می‌زند.^{۹۱}

اندیشه‌های پولس رسول و تبلور آن در انجیل یوحنا

بی‌تردید، پولس^{۹۲} یکی از مؤثرترین بنیان‌گذاران مذهب مسیحیت است. از نظر وی، انجیل کلام خداوند است و عیسی کلمه متجسد، که مقامی الوهی دارد. «مثل بسیاری نیستیم که کلام خدا را مغشوش سازم، بلکه از ساده‌دلی و از جانب خدا در حضور خدا در مسیح سخن می‌گوییم.»^{۹۳} و یا در رساله پولس به کولسیان آمده است: «بگذارید کلام مسیح با کمال حکمت در شما جای گیرد. و ... آنچه کنید در قول و فعل، همه را به نام عیسی خداوند بکنید و خدای پدر را به وسیله او شکر کنید.»^{۹۴}

پولس در جای دیگر، مقام کلمه الهی عیسی را به وضوح بیان کرده است: «او صورت خداوند نادیده است، اولین همه موجودات، که هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است، از دیدنی و نادیدنی، ... همه را آفریده، همه به وسیله او و برای او آفریده شد. او قبل از همه و در وی همه چیز قیام دارد.»^{۹۵}

اندیشه‌های پولس و سایر الهی‌دانان قرن اول میلادی، در اولین آیات انجیل چهارم متبلور شده است. عبارات روشن و صریح اولین فصل این انجیل، مهر تأییدی بر مقام کلمه الهی عیسی و موقعیت او در آفرینش موجودات می‌زند.

لوگوس مجسم و نور محمدی

با توصیفی که از لوگوس یا کلمه الهی بیان شد، روشن می‌شود این مفهوم، شبیه نور محمدی در اسلام است. همچنان‌که نور محمدی، واسطه خلقت و اولین تعین و صادر اول از مقام احدیت است که در همه مخلوقات حضور دارد و به واسطه اوست که آدمی به خدا معرفت پیدا می‌کند. کلمه الهی نیز، همان‌گونه در همه چیز جاری و حاضر است، به واسطه این کلمه است که مخلوقات، حیات و نور می‌گیرند. به سبب وجود این کلمه، امکان

شناخت خداوند میسر می‌شود.^{۹۶} همان‌گونه که تجسم کلمه در دوره‌ای از تاریخ در عیسی مسیح صورت گرفت، در دوره دیگر، نور محمدی در قالب حضرت محمد ﷺ تجسم پیدا می‌کند. گرچه این نور انقطاع ندارد، و در امام عصر علیه السلام نیز جریان داشته و او اکنون نماد نور محمدی ﷺ است. هرچند شاید به توان این نماد را با روح القدس، که اقنوم سوم را شکل می‌دهد، برابر دانست. کلمه الهی با نور محمدی دو اسم اعظم از یک واقعیت را تشکیل می‌دهند.^{۹۷}

البته باید گفت: بحث نور محمدی و... همه در عالم ممکنات است. در حالی‌که، مسیحیت، بحث عیسی را در عالم واجب‌الوجود مطرح می‌کند. در عین حال، ممکن‌الوجود هم هست که تناقض دارد.

مخالفت کتاب مقدس با هم‌ذات‌پنداری

از توجه به مجموع گفته‌های کتاب مقدس در مورد عیسی مسیح می‌توان استنباط نمود که مقامی والا برای او در نظر گرفته است. تعبیرات فوق بشری، که برای عیسی ﷺ ذکر نموده و او را «خداوند و...» معرفی نموده است، بیان مقام الوهیت برای او نیست، بلکه مقامی والا است که دیگر بشر به آن مقام نرسید. «زیرا هرچند هستند که خدایان خوانده می‌شوند، چه در آسمان و چه در زمین، چنان‌که خدایان بسیار و خداوندان بسیار می‌باشند. اما ما را یک خداست، یعنی پدر که همه چیز از اوست و ما برای او هستیم و یک خداوند، یعنی عیسی مسیح، که همه چیز از اوست و ما از او هستیم».^{۹۸}

گاهی اوقات نیز مسیح را بالاتر از انسان‌ها می‌داند و مقام والای او را به عبارت «در رأس بودن» و «سر بودن» بیان می‌دارد. مثلاً، می‌فرماید: «اما می‌خواهم شما بدانید که سر هر مرد، مسیح است و سر زن، مرد و سر مسیح، خدا».^{۹۹}

می‌توان گفت: مسیح بیشتر به عنوان مقتدا معرفی شده است، تا به عنوان خدا. یکی از ارکان عبادت، که در تثلیث بیان می‌گردد، مقام والای او هم به واسطه بودن اوست. از این‌رو، در دوم قرن‌تیم می‌گوید: «و همه چیز از خدا که ما را به واسطه عیسی مسیح با خود مصالحه داده و خدمت مصالحه را به ما سپرده است».^{۱۰۰}

طبق این آیه، عیسی مسیح که مقامی بالاتر از انسان‌ها دارد، به عنوان واسطه ذکر شده است. مطابق همین مطالب، در عهد قدیم هم آمده است. برای مثال، در سفر پیدایش

می‌فرماید: «در ابتدا خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید. زمین تهی و بایر بود. و تاریکی بر روی لجه و روح خدا سطح آب‌ها را فراگرفت.»^{۱۰۱}

همین حالت در مزامیر هم بیان شده است. آنجا که می‌فرماید: «به کلام خداوند آسمان‌ها ساخته شد...؛ زیرا که او گفت و شد او امر فرمود و قایم گردید.»^{۱۰۲} تمام این موارد را یوحنا، در ابتدای انجیل چهارم با عبارت: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. همان ابتدا، نزد خدا بود همه چیز به واسطه او آفریده شد... و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پر از فیض و راستی، و جلال او را دیدم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر.»^{۱۰۳}

یوحنا با این عبارت و شبه آن بیان می‌کند که «کلمه واسطه» که بین خدا و خلقت عالم واسطه است، همان کلمه مجسم، یعنی عیسی مسیح است. همین عبارات در ابتدای رساله اول یوحنا هم بیان شده است.^{۱۰۴}

در همه این موارد، مقام خداوند تبارک و تعالی عالی است. سایر موارد همچون کلمه خدا و... واسطه و بعد از ذات الهی هستند. هرچند به عنوان واسطه بین انسان و خالق باشند، ولی خداوند قادر علی‌الاطلاق، بالاتر از همه اینهاست، چنان‌که مکاشفه یوحنا، هم به این مطلب اشاره نموده و می‌فرماید: «من هستم الف و یا، "اول و آخر" می‌گوید: آن خداوند خدا که هست و بود و می‌آید، قادر علی - الاطلاق.»^{۱۰۵}

در سفر خروج هم شبه این مطلب را بیان می‌کند: «خدا به موسی گفت: "هستم آنکه هستم" و گفت: به بنی‌اسرائیل چنین بگو: "اهیه" هستم مرا نزد شما فرستاد.»^{۱۰۶}

در اینجا هم مشاهده می‌شود، مقام خاصی برای خدا قائل است و همه چیز غیر آن را، حداقل مرحله‌ای پایین‌تر از خدا می‌داند الا انجیل یوحنا، که او را هم‌شأن با خدا می‌داند. خلاصه کلام اینکه، الهیات مسیحیت، به ندرت و با احتیاط در بعضی موارد، خدا را در مورد عیسی به کار برده است. مثلاً، در رساله به رومیان می‌گوید: «پدران از آن ایشاند و از ایشان مسیح به حسب جسم شد که فوق از همه است، خدای متبارک تا ابد الابد. آمین.»^{۱۰۷}

گرچه در اینجا هم نکات گرامری و مشکلات متنی وجود دارد، مبنی بر اینکه آیا واقعاً پولس دنبال تساوی خدا با مسیح بوده یا نه؟ علاوه بر این، در رساله عبرانیان (۱:۱۰)،

جایی که صحبت از «خداوند» (kurios-Yahveh) دارد را، ترجمه به «خداوند مسیح» (kurios-Christos) نموده است. در اینجا هم اختلاف ترجمه‌ها، خدا بودن مسیح را مشکل می‌سازد.

فقط در نوشته‌های یوحنا است که مسیح، مستقیماً و یقیناً به عنوان خدا معرفی شده است. اولاً، او جسم یافته لوگوس است که خدا بوده، ثانیاً، تنها کسی که در طول زندگی تجسد یافته خویش خدا گردید، مسیح بود.^{۱۰۸}

بالاخره اینکه کلیسا زمانی که تأکید می‌کند بر تجسد و اینکه واقعاً خدا بود که متجسد شد، دقیقاً نمی‌تواند ثابت کند آنچه تجسد یافته، و آنچه عیسی او را پدر می‌خواند، یکی باشد،^{۱۰۹} بلکه آنچه که تجسد یافت است، همان است که در انجیل چهارم، کلمه (پسر) نامیده شده است. این امر مستلزم خلل در یک خدا بودن است. از این رو، کلیسا در اینکه نشان دهد چگونه «کلمه» می‌تواند هم در مسیح تجسد یافته باشد، و هم با خدا متحد باشد، بدون اینکه در بشریت عیسی خلل پیدا کند، ناتوان است و آن را به صورت یک راز معرفی می‌کند.^{۱۱۰}

علاوه بر این، در بسیاری از موارد، عیسی عليه السلام به خدای عهد قدیم یعنی یهوه (خالق جهان) ایمان آورده است. مثلاً در مرقس می‌گوید: «لیکن از ابتدای خلقت خدا ایشان را مرد و زن آفرید»^{۱۱۱} یا می‌فرماید: «عیسی او را جواب داده گفت: اول همه احکام این است که بشنو ای اسرائیل، خداوند، خدای ما خداوند واحد است»^{۱۱۲} در بعضی موارد، عیسی خدا را پدر می‌خواند که در عهد عتیق هم پدر نامیدن خدا، هست.^{۱۱۳}

و مهم‌تر اینکه، در سراسر عهد جدید، دعوت به یکتاپرستی به چشم می‌خورد.^{۱۱۴} در منابع اولیه، بحثی از عیسی الهی یا طبیعت الهی او نیست.

بنابراین، بحث کلیسا در مورد تجسد یافتن کلمه (لوگوس) در عیسی مسیح و اینکه مسیح، حکمت واسطه الهی در خلق و ایجاد باشد، قابل اثبات نیست. بسیاری از مطالب کتاب مقدس هم با این مطلب سازگار نیست.^{۱۱۵}

نقد تفکرات مسیحیت در مورد لوگوس متجسد

با توجه به اینکه در ادیان ابراهیمی، خدای توحیدی، به هیچ عنوان با تجسد و محدودیت، که اساس تفکر مسیحیت است، سازگار نیست، بحث الوهیت عیسی مسیح، جای نقد دارد.^{۱۱۶}

ویل دورانت معتقد است: چنین اعتقاداتی در دین مسیحیت، نه تنها شرک را از میان نبرد، بلکه آن را در میان خود پناه داد و موجب حیات آن شد. وی همچنین تصریح می‌کند که «مسیحیت آخرین آفرینش بزرگ دنیای باستان مشرکان بود.»^{۱۱۷} نکته درخور توجه اینکه، اصل و اساس مسیحیت به خلاف دیگر ادیان، هرگز جنبه استدلالی عقلانی نداشته است. آکوئیناس (۱۲۲۵-۱۲۷۴م)، که عقلانی‌ترین مسیحیان است، می‌گوید: اصول مهم آیین مسیحیت را نمی‌توان با استدلال به اثبات رسانید. قبول تورات و انجیل، مستلزم ایمان به وحی و مکاشفه غیبی است.^{۱۱۸} مسئله تجسد، چون با عقل تضاد داشت و یا سازگاری نداشت، از همان ابتدا مورد مخالفت قرار گرفت.^{۱۱۹}

اناجیل اربعه هم در معرفی عیسی علیه السلام روش‌های متفاوتی بیان کرده‌اند. فقط یک انجیل است که (لوگوس) بودن عیسی را مطرح نموده و در ملحقات اناجیل (رسائل)، هم بعضی موارد عیسی را لوگوس مجسم می‌داند. آن هم انجیل چهارم و رسائل پولس است. ولی سایر اناجیل و رسائل، چنین کاری را نمی‌کنند. مثلاً، اناجیل هم نوا (متی، مرقس و لوقا)، عیسی را موعود یا «مسیا»ی قوم یهود، «پسر انسان»، مسیح و موعود بنی اسرائیل می‌دانند. تنها انجیل یوحنا است که به نحوه انتساب عیسی به خدا و رابطه‌ای که او با خداوند دارد، می‌پردازد. یوحنا، عیسی را کلمه ازلی خدا می‌داند که در هیأت آدمیان ظاهر شده و او همان «مسیحا» یا «ماشیح» موعود قوم اسرائیل است.^{۱۲۰}

لوگوس مجسم در بوته نقد

قرآن کریم، از دو طریق علیه لوگوس مجسم و الوهیت متجسد بحث می‌کند.

۱. از طریق بیان عمومی، مبنی بر اینکه فرزند داشتن برای خدا محال است؛ چه فرزند فرضی، عیسی باشد یا غیر او.
۲. از طریق بیان خصوصی و مربوط به شخص عیسی مسیح و استدلال به اینکه آن جناب، نه پسر خدا بوده و نه اله معبود.

توضیح بند اول، اینکه، چون حقیقت فرزندگی، یعنی جدا شدن چیزی از موجودی دیگر، در مورد خدای متعال محال است.

۱. شرط اول تولیدمثل مادی بودن است. خدا منزله از آن است؛ زیرا مادی بودن مستلزم داشتن قدر جامع مادیت، یعنی احتیاج است، یعنی نیاز به حرکت، زمان، مکان و... در حالی که خدا منزله از اینهاست.

۲. الوهیت و ربوبیت خدا مطلقه است و ما سوی به او محتاج هستند. چگونه امکان دارد موجود محتاج به او، مستقل از او فرض شود و تمام خصوصیات ذات و صفات را که خدا دارد، او هم دارا باشد.

۳. جواز زاد و ولد در مورد خدا، مستلزم جواز فعل تدریجی است که خود، مستلزم وجود خداوند در چارچوب ناموس ماده و حرکت بوده و خلاف فرض و محال است. بر فرض که مسیحیان بگویند: مراد از «اتخذ الله ولدا»، مجازگویی است، باز هم اشکال مماثلت باقی می‌ماند؛ زیرا اثبات پدر و فرزندی، اگر هیچ ملازمه‌ای نداشته باشد، بالضرورة اثبات عدد خواهد بود. و اثبات عدد هم، مساوی اثبات کثرت حقیقی است؛ زیرا نمی‌توان انکار کرد که از جهت فردیت برای نوع، دو فرد هستند. پس اگر الله را یکی بدانیم، آنچه غیر اوست، یکی از آنها همین فرزند فرضی است، مملوک او و محتاج به او خواهند بود.^{۱۱}

اما توضیح بند دوم، عیسی مسیح پسر خدا و شریک او در الوهیت نیست؛ زیرا او بشر است و از بشری دیگر متولد شده و ناچار لوازم بشریت را هم دارد. تولد بدون پدر و... هم که در زندگی او به وجود آمده، گرچه امری خارق‌العاده است، ولی محال نیست؛ چون عقل دلیلی بر محال بودن آن ندارد. علاوه بر اینکه، همه ادیان تصریح دارند که حضرت آدم بدون پدر بوده، پس او هم باید اله باشد!

طعام خوردن مسیح، عبادت و دعا کردن او، که به مکرر در اناجیل آمده و آیه ۱۷۲ سوره «نساء» هم بدان اشاره دارد، همگی دال بر «عبد» بودن اوست. از سوی دیگر، خود مسیح مردم را دعوت به پرستش خدا می‌کرد. در هیچ کجای اناجیل عیسی مردم را دعوت به پرستش نکرده است. اگر هم در جایی گفته «من و پدرم واحدیم» از باب «من یطع الرسول فقد اطاع الله» است؛ چراکه رسول خدا ﷺ چیزی غیر از اطاعت خدا درخواست نمی‌کند. پس اطاعت او یعنی اطاعت از فرامین خدا.

از سوی دیگر، خدای پسر، در چهره انسانی جلوه کرد و مانند معاشرت یک انسان معمولی، با انسان به معاشرت پرداخت. این مستلزم آن است که واجب‌الوجود، صفات ممکن را به خود گیرد و در عین واجب‌الوجود بودن، ممکن‌الوجود باشد. پس باید بتواند هم خدا باشد، هم آب و هم ابن و... در نتیجه، اعمال متضاد او باید بتواند به صفات متقابلی

مثل علم و جهل، قدرت و عجز، و... متصف شود. این امر غیرمعقول است. علاوه بر این، آیا خدا پسرش را فرستاد و دستور داد در رحم یکی از بانوان حلول کند، تا به صورت انسانی از آن خارج شود، در حالی که، خدا هم باشد! این کار را نه عقل سلیم می‌پذیرد و نه مطابق استدلال و برهان است؛ چراکه اوصاف خدا مثل سرمدیت، عدم تحول، عدم محدودیت و... هیچ کدام با این امر سازگار نیست.

خلاصه اینکه، لوگوس مجسم بودن مسیح، و واسطه خلق قرار گرفتن او، گفتاری است که با عقل سازگار نیست و علمای مسیحی اولیه، احتمالاً این را از ارتباط با مشرکان و کفار آن زمان گرفتند؛ چراکه در بین رومیان و یونانیان مصر، سوریه و هند مکاتب و ثنیت رواج داشت. صاحبان این عقیده، به نقاط یهودی‌نشین و نصرانی‌نشین، یعنی فلسطین و حوالی آن نزدیک‌تر بودند و انتقال مفاهیم آنها به میان اهل کتاب آسان‌تر بود.^{۱۲۲}

به هر حال، سؤالاتی اساسی بدون پاسخ در دین مسیح وجود دارد. از جمله اینکه، «عیسی خدا بوده» دقیقاً به چه معناست؟ آیا لوگوس، همان پسر خداست؟ چگونه عیسی وجودی خدایی داشت. در عین حال، می‌گویند: فقط یک خداست.

کلمه (لوگوس) در اسلام

بحث کلمه (لوگوس) را در اسلام می‌توان با بحثی تحت عنوان «الهیات سخن»^{۱۲۳} یا وحی الهی مطرح نمود. به خلاف مسیحیت، که وحی را متجسد در عیسی مسیح خداوند دانسته و او را لوگوس الهی و فرزند خدا و از طرفی یکی از اقانیم سه‌گانه و مانند خدا معرفی می‌کنند. می‌توان گفت: شباهت‌هایی بین وحی در اسلام و یهود وجود دارد. هر دو طرف وحی را کلمات القاء شده از سوی خداوند بر پیامبران می‌دانند. وحی القا شده بر پیامبران، یکی از روش‌های کسب علم و بهترین روش تحصیل علم است.

وحی از نوع یافتن است، نه مثل تجربه دینی، که نیاز به مشاهده مکرر داشته باشد. از سوی دیگر، ابتدا همراه با شک باشد... یافتن وحی همان‌گونه است که انسان خود را در نشئه شهود می‌یابد. به گونه‌ای که هرگز شک نمی‌کند؛ چون درک انسان از وحی بالاتر از درک انسان از خود اوست.^{۱۲۴}

تعریف وحی

بی‌شک وحی یک نوع سخن گفتن است؛ یعنی پیامبر ﷺ یا هر شخصی که به او وحی

می‌شود، بعد مطالب را به عنوان سخنان خداوند بیان می‌کند. روشن است که کسی بوده و سخنان را به پیامبران القا نموده است. بنابراین، می‌توان گفت: وحی نوعی القا سخن و کلام است. چه این کلام از مقوله صوت و لفظ باشد - همراه با خارج کردن هوا از باطن - یا نباشد. حقیقت کلام اظهار باطن به وسیله آلات حسیه یا غیر آن است. کلام، یکی از اوصاف کمالی است که اظهار حقیقت وجود می‌کند. هر چه وجود رو به کمال و قوت رود، ظهور و اظهارش بیشتر گردد، تا به افق اعلا و مقام والائی برسد که نورالانوار و نور علی نور و ظهور علی ظهور است، و به فیض مقدس اطلاقی و کلمه «کن» وجودی، آنچه را مقام واحدیت در غیب دارد، اظهار کند. در این تجلی، احدی متکلم، ذات مقدس واحدی است که مستجمع جمیع اسما و صفات بوده و کلام، نفس و تجلی و سامع و مطیع، اعیان علمیه لازمه اسما و صفات است با امر «کن»، تحقق عینی پیدا می‌کند. پس هرگاه بر چیزی، که اراده تحقق آن را کرده، به گوید «باش»، آن چیز فرمان الهی را اطاعت کرده، موجود و محقق گردد.^{۱۲۵}

از این رو، در لغت، وحی را به اشاره سریع و نهانی معنا می‌کنند. حال این اشاره یا با کلام است، که به نحو رمزی است و مجرد از ترکیب می‌باشد، یا با اشاره و امثال ذلک.^{۱۲۶} از آنجایی که وحی القا شده بر پیامبران الهی، متشکل از کلمات است و کلمات هم دارای بار معنایی خاصی هستند، بررسی پیرامون کلمه، جهت فهم کامل معنای وحی ضروری است.

کلمه

«کلمه» در لغت لفظی است که بر معنای تام و یا غیر تام دلالت کند. در قرآن کریم، گاهی در قول حقی که خدای تعالی آن را بیان کرده باشد، استعمال می‌شود. کلمه در کلام خدای سبحان، بر هستی هم اطلاق شده است: «کلمه وجودیه». البته هستی افاضه شده به افراد توسط «کن».

در اصطلاح قرآن کریم، معنای کلمه، هر چیزی است که اراده خدا را ظاهر کند. چه اینکه امر تکوینی خدا باشد و با آن چیزی را از کتم عدم به عالم هستی آورد. یا کلمه وحی و الهام باشد. برای شخص پیامبر و یا محدث، اراده او را ظاهر کند.^{۱۲۷} گاهی هم کلمه به معنای موجود خارجی، از قبیل انسان استعمال شده است. این معنا، بیشتر اشاره به خلقت خارق‌العاده مسیح است. گاهی اوقات هم در قرآن، کلمه با اضافه به کار رفته است. مثلاً

کلمه طیبه، کلمه العذاب، کلمه الله، کلمه ربک کلمه منه و کلمه باقیه. در هر کدام از این موارد، نظراتی ارائه شده است. از جمله، در مورد «کلمه طیبه» در آیه ۲۴ سوره ابراهیم می‌فرماید: «عده‌ای گفته‌اند مراد شهادت به واحدیت خداست.»

علامه طباطبائی می‌فرماید: «مراد عقاید حقی است که ریشه‌اش در اعماق قلب و در نهاد بشر جای دارد.» بعضی هم مراد را وعده خاصی به امت اسلام می‌دانند.^{۱۲۸} یکی دیگر از موارد اضافه کلمه، بحث «کلمه باقیه» است که خداوند در آیه ۲۸ سوره زخرف فرموده است: «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ».

مراد این است که خداوند امامت را «کلمه باقیه» ای قرار داده است. گو اینکه ابراهیم علیه السلام چنین چیزی را خواسته، ولی آرزو کردن، غیر از جعل و قرار دادن است. مجمع‌البیان «کلمه باقیه» را امامت می‌داند که تا قیامت در نسل ابراهیم علیه السلام باقی است.^{۱۲۹}

بررسی تطبیقی آموزه لوگوس در ادیان ابراهیمی

در بررسی تطبیقی این آموزه، نگاهی به اسماء الهی در این سه دین می‌اندازیم. و سپس، نقاط مشترک بین هر سه دین را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

در قرآن کریم، ۱۲۷ اسم از اسماء حسناى الهی بیان شده است. در چهار آیه، تصریح دارد که برای خداوند اسماء حسناى هست. خدا را با این اسماء بخوانید: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ» (اسرا: ۱۱۰)؛ «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ» (طه: ۸)؛ «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (حشر: ۴۴)؛ «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (اعراف: ۱۸۰).

هرچند اسماء الهی در روایات گوناگون بیان شده است. مثلاً، بعضی روایات ۹۹ اسم، بعضی ۳۶۰، و بعضی ۱۰۰۰ و حتی تا ۴۰۰۰ هم بیان شده است. از مجموع روایات به دست می‌آید که خداوند نامتناهی است. تجلیات و ظهورات اسماء، صفات و افعالش هم نامحدود است. آنچه متعین از اسماء شده، دلیل بر انحصار ندارد.

مظهر این اسماء براساس روایات اسلامی، ائمه علیهم السلام هستند که فرمودند: «ما اسماء حسناى الهی هستیم.» فرشتگان هم، گرچه از مقربان الهی هستند، ولی تنها مظهر اسم سبح، قدوس، سلام و... هستند. حیوانات مظهر اسم سمیع، بصیر، حی و قیوم و... هستند. شیاطین

هم مظهریت اسم مظل و متکبر و... را دارند و از مظهریت برای سایر اسماء محروم هستند. انسان مظهر جامع تمام‌نمای حق است که از همه اسماء و صفات او حکایت می‌کند. انسان باید خودش را متخلق به همه اسماء و صفات کند تا مظهر تام ظهور جلالی و جمالی اسماء باشد؛ چراکه «حقیقت توحید جمع بین ظهور و بطون است. موحد حقیقی کسی است که از تمام تجلیات حق تعالی، چه ذاتی و چه صفاتی و چه فعلی برخوردار باشد.» از این‌رو، مظهر تمامی اسماء و قطب عالم امکان، حضرت ولی عصر علیه السلام است که جامعیت تام دارد.^{۱۳۰} به قول عزیزالدین نسفی اول، چیزی که خدای سبحان آفرید، روح محمد صلی الله علیه و آله یا (نور محمدی) بود که ارواح تمامی بشر را نیز به تدریج از آن پدید آورد. همان‌طور که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: «اول ما خلق الله روحی، ثم خلق جمیع الخلائق من روحی.»^{۱۳۱} در حدیث دیگری، حضرت می‌فرماید: «كنت نبياً و آدم بین الماء والطين»؛ یعنی پیش از اینکه جسم آدم آفریده شود، وجود ازلی محمد صلی الله علیه و آله، که خود نخستین آفریده خداوند است، به عنوان نوری آسمانی تصور می‌شده است. این نور در وجود آدم تجسد یافت و در تمام انبیای پس از وی، نسل به نسل تا آخرین تجلی آن، ادامه داشت. طبق عقائد اهل سنت، در خود حضرت محمد صلی الله علیه و آله ظهور کرد. طبق عقائد شیعه، از محمد صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام و امامان و خاندان او رسید.^{۱۳۲} بنابراین، وقتی اولین روح، روح محمدی صلی الله علیه و آله باشد، و دیگر موجودات از آن به وجود آیند، بر حسب اختلاف موجودات، ارواح آنها نیز مراتب و درجات خواهند داشت. مثل روح حیوانی، گیاهی، انسانی، روح عالم عقل و... خداوند متعال، چون در مقام احدیت ذات، خواست کمالات خویش را مشاهده کند، اراده کرد تا انسان کامل یا عالم کبیر، یا انسان کبیر را خلق کند تا به واسطه آن و در آن، خود را مشاهده کند. کاشانی در شرح فصوص، حقیقت این انسان را همان (نور محمدی) می‌داند که در حضرت علمی خداوند تعین در ذات داشته و قبل از هر صورت تعین دیگری، شکل گرفته است. نور محمدی صلی الله علیه و آله دربرگیرنده تمام تعینات بعدی است و به واسطه اینکه در رأس آن، خواست احدیت قرار دارد، در عالم مادی، نوری بی‌همتا و بی‌مثال است.^{۱۳۳}

نکته قابل توجه اینکه این عربی، آموزه انسان کامل را از نبوت جدا کرد و در حوزه گسترده‌تری آن را به کار گرفت. اندیشه انسان نخستین، یا «الانسان الاول»، را که ریشه ایرانی داشت، با عقائد هلنیستی در باب لوگوس و نوس، به معنی کلمه و عقل را با نظریه

نبی و ولی به هم آمیخت و آن را اساس جهان‌بینی خویش قرار داد. وی معتقد است، انسان کامل حکم ستون عالم را دارد که بدون آن، عالم برقرار نمی‌ماند و مضمحل می‌شود. فساد و خرابی، که هم اکنون عالم را فرا گرفته است، به سبب کم شدن تعداد انسان‌های کامل است.^{۱۳۴} از نظر ابن عربی، «انسان کامل» جامع همه ظهورات است. آدم اولین مرتبه ظهور اوست. وجود آدم، صورت مجمل عالم و علت غایی نظام هستی است. سایر عرفا همچون شبستری، لاهیجی و عزیزالدین نسفی عقیده او را پذیرفته‌اند.

از این اقوال می‌توان نتیجه گرفت که، به گونه‌ای نمادین، آدم با مفهوم انسان کامل در اصطلاح عارفانه، عقل کلی و عقل اول و کلمه «نوس» در اصطلاح فلاسفه یونانی و مسیحی، و قلم در اصطلاح قران کریم، یکی می‌شود. این همه در وجود پیامبر ﷺ هر دوره که مظهر «روح محمدی» و «حقیقت محمدیه» است، متبلور می‌گردد.^{۱۳۵}

در دین یهود هم کلمه «امر الهی» مطرح است. و از آن تحت عنوان «صوفیا»، «ممر» و «حکمت» نام برده می‌شود. کلمه «خدا» تا زمانی که به آن تشخیص داده نشده بود، نمی‌توانست در مبحث لوگوس وارد شود. مواردی هم که در عهد عتیق «کلمه خدا» آمده، بیشتر منظور امر او بوده است که به فعل تغییر پیدا کرده و عالم خلق شده است. در سایر موارد نیز منظور از کلمه خدا، فرشته یا فرشته‌هایی است که مظهر وحی الهی گشته، و پیام او را از قوه به فعل درمی‌آورند.^{۱۳۶} ولی در هیچ جای عهد عتیق، منظور از کلمه و کلام، عقل نبوده است. اولین بار فیلون یهودی، که حوالی میلاد مسیح می‌زیست، این معنا را به کار برد. از نظر وی، حیات لوگوس در خداست. در حالی که، عقل ما در اوست و بعدها نیز لوگوس خود عقل می‌شود. سپس، نام شخینا می‌گیرد که عظمت خداست.

در سفر پیدایش آمده است که خدا گفت: بشو و عالم خلق شد. به یکباره روح خدا یا نفس او، به آفریده‌ها حیات داد. این توجه خدا، که حافظ آفریده‌های اوست، در قوم یهود با صفت «ممر» خوانده می‌شود. البته گاهی منظور از «ممر»، فرشته اعظم خداوند، یعنی روح القدس است. گاهی نیز مراد شریعت اوست.^{۱۳۷} در کتب انبیاء، که نویسندگانش به فلسفه یونان نزدیک می‌شوند، باور «ممر» رنگ لوگوس را می‌گیرد و معنی «عقل» را پیدا می‌کند. در کتاب *امثال سلیمان*، نقش فعاله خلقت را بازی می‌کند که تجلی خداست.^{۱۳۸}

یهودیان هم مظهر اسمای الهی را «انسان» می‌دانند؛ چراکه در تورات آمده است که خداوند آدم را به شکل خود آفرید. با گذشت زمان و آشنایی یهود با فرهنگ هلنیستی، این

عقیده را گسترش دادند و به مفهوم انسان کامل، یا انسان کبیر عرفان اسلامی نزدیک شدند و آن را «آدام قادمون» نامیدند.

در مجموع، دین یهود به واسطه قرابت و خویشاوندی که با دین اسلام دارد، علی‌رغم داشتن پیامبر و کتاب مقدس، متفاوت با اسلام است، اما از ویژگی‌های مشترکی با اسلام برخوردار است. برای اختصار، فقط به بیان این ویژگی‌ها بسنده می‌کنیم:

الله و یهوه دو اسم اعظم خدا

تعالی و قدوسیت خداوند در هر دو دین به چشم می‌خورد. نقش اسماء الهی در اسلام و یهودیت یکی است؛ یعنی در هر دو اسماء حکایت از صفات و چگونگی خداوند دارند. همان‌گونه که خداوند در قرآن، خود را نوری می‌خواند که موجودات از وجودش بهره‌مند می‌شوند، «یهوه» نیز عین نور است. آدم که مظهر صفات خداوندی است، در هر دو دین به دست خدا ساخته شده است.

لوگوس در عرفان یهود، همان کلمه خدا در عهد عتیق و همان «کلمه الله» یا «نور محمدی» در قرآن کریم است. امهات اسما در اسلام، با سفیروت یهود مترادف است.^{۱۳۹} به نظر می‌رسد در مسیحیت هم بحث لوگوس در گفتار یوحنا، نمود بیشتری دارد؛ چراکه یوحنا تحت تأثیر آراء فیلون یهودی اصل اعتقادی «کلمه» یا «لوگوس» را به عنوان آغاز همه چیز به کار می‌برد. در عهد عتیق، کلمه خدا مساوی روح خدا بود. کلمه، سخن و روح، نفس خدا بود که در عمل خلقت ظاهر شدند. یوحنا به کلمه تشخص داده، آن را یک شخص می‌داند که در پیکره یک منجی گوشت و پوست به خود می‌گیرد و تجسم می‌یابد. در این انجیل، اشاره دقیقی به همسانی عیسی علیه السلام با خداوند نمی‌شود و صرفاً به صفت عقل الهی یا لوگوس اکتفا می‌کند. سخن عیسی علیه السلام به گونه‌ای نقل شده که به وضوح حکایت از اطلاع کامل او از وجود تجسم شخصی در هستی خدا می‌کند؛ یعنی خدا در او و با اوست و از طریق او عمل می‌کند.

نتیجه‌گیری

لوگوس یکی از اصطلاحات مهم فلسفه یونان است. هراکلیتوس مهم‌ترین اندیشمند در زمینه طرح بحث لوگوس است که لوگوس او قانون جهانی کلی و همگانی است. لوگوس

در کتب متقدم یهود در قالب ممرا و در کتب متأخر، با عنوان صوفیا و حکمت مطرح شده است؛ زیرا یهودیان به الهیاتی نیاز داشتند که هم حق تعالی خدا و هم حق بی‌واسطه بودن عمل او بر روی زمین را ادا کند، متوسل به لوگوس شدند. اشتباه در تطبیق و حرکت به سمت محسوسات، کم‌کم لوگوس را متجلی در کریتوس (مسیحا) نمود. از این‌رو، منتظر ظهور او شدند. در مسیحیت هم، لوگوس متجسد مهم‌ترین آموزه متفاوت مسیحیت، از دیگر ادیان ابراهیمی است. ممکن است در نظرات فلاسفه مسیحی، شباهتی بین لوگوس مسیحیت و نور محمدی پیدا نمود. فلوطین فیلسوف مسیحی، خدا را واحد می‌خواند. مهم‌ترین مرحله پایین‌تر از خدا را عقل دانسته و مرحله پس از آن را روح می‌داند.

اسلام، مهم‌ترین و مطمئن‌ترین راه تحصیل علم را وحی می‌داند؛ زیرا وحی کامل‌ترین مرحله علم است که برای دریافتش واسطه لازم است. واسطه، همان انسان کامل است که فقط معصوم علیه السلام بوده و شبیه‌ترین اشخاص با کامل مطلق است. لوگوس در یهودیت نوعی ابهام دارد. از این‌رو، برای «ممرا»، معنای روشنی بیان نمی‌کنند. مهم از نظر اسلام، حالات فوق بشری در نظر گرفته شده برای ائمه علیهم السلام، در مرحله امکان متصور است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی‌نوشت‌ها

- * این مقاله خلاصه‌ای است از پایان‌نامه کارشناسی ارشد نگارنده در رشته دین‌شناسی که در موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی علیه السلام دفاع گردیده است.
۱. اسطوره‌ها دانش‌های نخستین بشر هستند، که تلاش انسان برای رسیدن به واقعیات پیرامون را بیان می‌کنند. تفکرات اسطوره‌ای معمولاً مضامین اندیشمندانه دارند. (لوسیلا برن، *اسطوره‌های یونان*، ص ۱۰-۱۲).
 2. Physics, philosophy and theology: a common guest for understanding. (Vatican observatory. Vatican city stste)therd edition.
 ۳. برخی اسطوره‌های باقی‌مانده عبارتند از: جشن و سرور سال نو، جشن‌های پس از تولد کودک، ساختن خانه، همچنین اسباب‌کشی به خانه‌ای نو، نیاز به سرآغازی کاملاً جدید یعنی نوزائی را نشان می‌دهند که به شکل پوشیده‌ای حس می‌شود. همه این‌ها از الگوی اسطوره‌ای خود سرچشمه گرفته‌اند. (میرچا الیاده، *اسطوره، رؤیا، راز*، ص ۲۸).
 ۴. لوسیلا برن، *اسطوره‌های یونان*، ص ۱۰-۱۲.
 ۵. میرچا الیاده، *اسطوره، رؤیا، راز*، ص ۱۶.
 ۶. محمد جاودان، نقدی بر «از نقد سند تا نقد متن»، *علوم حدیث*، ش ۲۱، سال ششم، ص ۹۰.
 7. Heraclitus
 ۸. محمدرضا ریخته‌گران، *حکمت هراکلیتوس*، ص ۱۲؛
 - J. Hastings, *Encyclopedia of Religion and Ethics*, v.8, p.133.
 9. Memra
 10. Emra
 11. J. Hasting, *Encyclopedia of religen and ethics*, vol, 8, p. 24.
 12. Ibid.vol.15, p. 393.
 ۱۳. امثال ۲۲:۸ و ۱۹:۳.
 ۱۴. امثال ۴:۶.
 ۱۵. خروج، ۳:۱۵ و ۲۵:۴ زکریا، ۴:۱۴.
 16. epos
 17. mythos
 18. stoics
 ۱۹. ر.ک: علی محمد ولوی، «لوگوس»، *علوم انسانی*، ش ۲.
 ۲۰. این معانی برگرفته شده از مقالات دکتر علی محمد ولوی منتشر شده در مجله علوم انسانی دانشگاه الزهراء است. که طی سال‌های ۱۳۶۳-۱۳۶۲ به چاپ رسیده است.
 21. Hastings, *Encyclopfdia of Religion and Ethics*, V 8, p. 138.
 22. Jack Hearty & associates, *New Catholic Encyclopedia*, v8. p. 967; J. Hastings, *ibid*, v8. p. 133, Douglas. J. D, *New Bible Dictionary*, v.1. p. 703.
 23. *Encyclopedia Judaica*, v.11. p. 460-461.
 24. Mircea Eliade, *Encyclopedia of religen*, v9. p. 9.
 ۲۵. Homer شاعر حماسی قرن ۹ قبل از میلاد.
 ۲۶. Hesiod شاعر حماسی، بدبین به تاریخ، طرفدار حکومت قانون در حیوانات و شیفته عدالت در میان آدمیان.

۲۷. لوسیلاک برن؛ همان، ص ۱۴ تا ۱۷؛ ر.ک: شیرین دخت دقیقیان، *نردبانی به آسمان*، ص ۲۵-۲۸؛ کتاب مقدس، حزقیال نبی ۸: ۸-۱۸.

۲۸. شیرین دخت دقیقیان، همان، ص ۳۰-۳۱.

29. Thales of Miletus.

۳۰. اهل میلتوس / ملیطه» از نخستین فیلسوفان یونانی که در میلتوس درخشید.

31. Anaximander.

۳۲. فریدریک کاپلستون، تاریخ فلسفه، جلد اول، ص ۳۲.

33. Democritus

34. Heraclitus

35. urstoff

۳۶. مرضیه شنکائی، همان، ص ۱۲۵.

37. Emanant reason

۳۸. محمد رضا ریخته‌گران، *حکمت هراکلیتوس*، ص ۲۲؛ شرف‌الدین خراسانی، *نخستین فیلسوفان یونان*، ص ۱۲۲ و ۲۴۵.

Edward Craia, *Routledge Encyclopedia of Philosophy*, V5, p. 818.

39. Anaxagoras.

۴۰. کاپلستون، همان، ص ۸۱.

41. Nous

42. Edvard Craia, *Routledge Encyclopedia of Philosophy*, vol5. p.818 & Mercia Eliade, *Encyclopedia of religion*, v.10. p.90 & J. Hastings, *Encyclopedia of Religion and Ethics*. V.8.

۴۳. امثال ۲۲:۸ و ۳:۱۹.

۴۴. امثال ۴:۶.

۴۵. خروج، ۳:۱۵ و ۴:۲۵؛ زکریا، ۴:۱۴ و دانیال، ۹:۷.

۴۶. سفر پیدایش، ۳:۱.

۴۷. همان، ۱۳:۱.

۴۸. همان ۲۱:۴۵ و ۴۰:۴۱، مزامیر ۳۳:۶ و اشعیا: ۴۸:۱۳، سفر پیدایش، ۳: ۸-۶.

49. J. Hasting, *Encyclopedia of religion and ethics*, v. 8, p. 42, p. 42.

۵۰. اشعیا، ۶:۴۴.

۵۱. امثال، ۲۲:۸ و ۳:۱۹.

۵۲. همان، ۱۹:۳-۲۰.

۵۳. همان، ۴:۶؛ همچنین ۴:۲۰-۲۲.

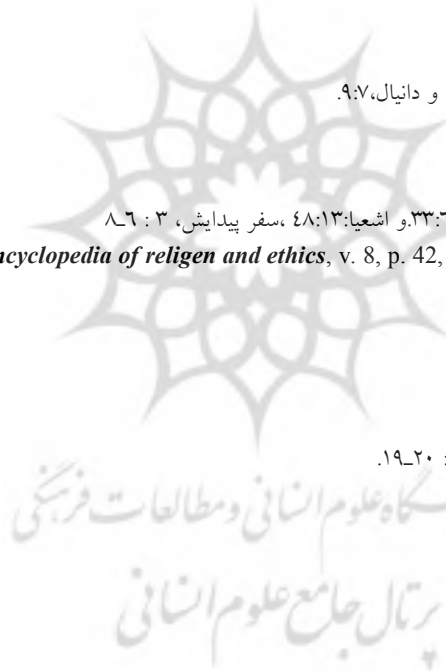
۵۴. همان، سلیمان، ۸: ۲۳-۲۲ و ۳: ۱۹-۲۰.

۵۵. حکمت سلیمان ۹: ۱-۹.

56. Totem.

57. fetish

58. Seraphim.



۵۹. جان بی ناس، تاریخ ادیان، ص ۳۲۷. معتقد است تجلی یهوه بر موسی در کوه سینا به شکل آتش به خاطر قداست آن در دوران کهن تاریخ بوده است.

- 60. Elohim.
- 61. Baal.
- 62. Ishtar.
- 63. Astart.
- 64. Malik.
- 65. Molok.
- 66. Amos.
- 67. Isaiah.
- 68. Jeremiah.
- 69. Ezkiel.

۷۰. رابرت هیوم، *ادیان زنده جهان*، ص ۲۵۵؛ مرضیه شنکائی، همان، ص ۱۵۷-۱۵۸.

۷۱. خروج ۴: ۲۵ و ۱۵: ۳ و ۲۳: ۲۳ - ۳۳ - زکریا ۴: ۱۴ - دانیال ۹: ۷ - پیدایش ۱۳: ۹.

۷۲. ایوب ۲: ۲.

۷۳. اشعیا، ۴۰: ۲۵ و ۱۸، ۵: ۴۶، خروج ۴۳: ۲۹ و ۱۶: ۱۰ و ۷.

۷۴. امثال سلیمان، ۸: ۲۰-۲۴.

۷۵. همان، ۸: ۱-۴ و ۸: ۲-۲۴.

۷۶. کاپلستون، *تاریخ فلسفه*، جلال‌الدین مجتبیوی، ج ۱، ص ۷۰.

77. Philon.

۷۸. مرضیه شنکائی، همان، ص ۱۶۱-۱۶۳.

۷۹. افلاطون از محل حیات ایده‌ها صحبت نمی‌کند ولی از نظر فیلون جایگاه ایده‌ها لوگوس است. افلاطون معتقد به روح جهانی است (world - soul) در حالی که فیلون این مفهوم را گاه در غالب روح الهی (Divine spirit) ریخته است. افلاطون از حیوان هوشمند و حیوان مشهود سخن گفته ولی فیلون معتقد به تقابل عالم هوشمند و عالم شهود است.

۸۰. رواقیون لوگوس را تقدیر و معیشت جهان می‌دانستند و کارش را محدود به مهار طبیعت نمی‌دانستند.

81. Jack Hearty, *New Catholic Encyclopedia*.

۸۲. *نیایشگاه در تاریخ و فلسفه یهود*، ص ۱۷۱.

۸۳. فردریک کاپلستون، *تاریخ فلسفه*، ج ۱، یونان و روم.

84. J.Hastings, *Ibid*, v.8. p. 133.

85. *Ibid*, v.8. p. 133, *Mersia Eliade*, vol.9, p. 10.

۸۶. بیشترین تأثیر را این برداشت بر کلمه یوحنائی داشته است.

87. Edvard Craia, *Routledge Encyclopedia of Philosophy*, v. 5, p. 818.

۸۸. ویل دورانت، همان، ج ۳، کتاب چهارم، ص ۵۹۲.

۸۹. مراد از تسجد و مجسم بودن لوگوس یعنی تبدیل عیسی مسیح در بدن بشریش به واسطه بین انسان و خالق.

۹۰. یوحنا ۱: ۱۸.

۹۱. ویل دورانت، *تاریخ تمدن*، ص ۶۹۳-۶۹۵.

92. st. Paul

۹۳. دوم قرن‌تین، ۱۷:۲.
۹۴. کولسان ۱۶:۳.
۹۵. همان ۱۶-۱:۱۵ اول قرن‌تین، ۱۶ : ۳.
۹۶. یوحنا، ۱۴ : ۱۰-۱۳.
۹۷. البته باید گفت بحث نور محمدی و غیره همه در عالم ممکنات است در حالی که مسیحیت حث عیسی را در عالم واجب الوجود مطرح می کند و در عین حال او را ممکن الوجود هم می داند و این تناقض است.
۹۸. اول تسالونیکان، ۱ : ۹.
۹۹. اول قرن‌تین ۱۱:۳ و افسوسیان ۲۳ : ۵.
۱۰۰. دوم قرن‌تین ۱۸:۵.
۱۰۱. پیدایش، ۱ : ۱-۲.
۱۰۲. مزامیر ۳۳:۶ و رساله یعقوب، ۱۸ : ۱. و اول پطرس ۱ : ۲۵ و ۲۶.
۱۰۳. یوحنا ۱ : ۱ و ۱۴.
۱۰۴. رساله اول یوحنا ۱ : ۱ و ۴.
۱۰۵. مکاشفه یوحنا ۱ : ۸ و ۷ : ۲۱ و ۲۲ : ۱۳.
۱۰۶. خروج ۱۴:۳.
۱۰۷. رومیان، ۹ : ۵.
۱۰۸. یوحنا ۱ : ۱۸.
۱۰۹. عیسی خدا را به عنوان پدر می خواند، لوقا ۱ : ۱۱-۱۳ متی ۴ : ۱۱-۱۳ مرقس ۱ : ۹-۱۱، مرقس ۲ : ۹-۸ و ۱۴ : ۳۲-۴۲ البته در کتب عهد قدیم هم به این نام بوده مانند اشعیا ۱۶ : ۶۳، گویا در این موارد نامیدن خدا به عنوان پدر اصطلاح خاصی بوده که برای ارتباط خاص با خدا به کار برده شده است.
110. J. Hastings, v.6, p. 9, & p. 18-19.
۱۱۱. مرقس ۱۰ : ۶.
۱۱۲. همان، ۱۲ : ۲۹ و ۶ : ۲۹-۳۰ و لوقا ۱۲ : ۱۴.
۱۱۳. مرقس ۱ : ۹-۱۱ و ۲ : ۸-۱۴ و ۳۲-۴۲ : ۱۴ و لوقا ۴ : ۱-۱۴ و ۱۱ : ۲ و متی ۵ : ۲۷-۲۸.
۱۱۴. مثلاً در اول تسالونیکان ۱ : ۹-۱۰ و رساله به رومیان ۱ : ۱۸-۳۲ و ۲ : ۱۴-۱۶ و اعمال رسولان ۱۴ : ۱۵-۱۷ و ۱۷ : ۲۹-۲۴.
115. J. Hastings, vol.6, p. 10-15.
۱۱۶. جان بی، ناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۵۷۵.
۱۱۷. ویل دورانت، همان، جلد ۳، ص ۶۹۶ و ۶۹۷.
۱۱۸. همان، جلد ۴، ص ۱۳ و ۲.
۱۱۹. برای مطالعه مراجعه شود به: ویل دورانت، همان، ج ۳، ص ۷۶۸-۷۷۱ و ج ۴، ص ۶۸۲. و جمشید غلامی، مقدمه انجیل برنابا، ص ۴۸-۵۰.

۱۲۰. مرضیه، شنکائی، همان، ص ۲۶۲-۲۷۵.
۱۲۱. سیدمحمدحسین طباطبائی، ترجمه المیزان، ج ۳ صص ۳۳۲-۳۳۵
۱۲۲. همان، ج ۳، صص ۴۵۴-۴۵۷
123. Divin speech
۱۲۴. عبدالله جوادی آملی، دین شناسی، ص ۲۴۳.
۱۲۵. امام خمینی ره، چهل حدیث، ج ۳۶، ص ۶۱۸.
۱۲۶. محمدباقر موسوی همدانی، همان، جلد ۱۲، ص ۲۹۲؛ عبدالله جوادی آملی، ادب فنای مقرران، ج ۱، ص ۱۴۰؛ محدث قمی، سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۳۸.
۱۲۷. احمد بهشتی، عیسی در قرآن، ص ۱۷۲.
۱۲۸. محمدباقر موسوی همدانی، همان، ج ۱۴، ص ۴۵۳-۴۵۴.
۱۲۹. همان، جلد ۱۸، ص ۱۴۴-۱۵۷.
۱۳۰. سیدعلی اکبر صداقت، مرموزات اسماء، ص ۱۲۹-۱۳۱.
۱۳۱. عزیزالدین نسفی، کشف الحقائق، ص ۷۰.
۱۳۲. نیکلسون، تصوف اسلامی، ص ۱۲۲؛ محمدرضا شفیعی کدکنی؛ صدرالدین قونوی، فکوک، محمد خواجوی، مقدمه جامی، ص ۶۴.
۱۳۳. کاشانی، شرح فصوص الحکم، ص ۳۳.
۱۳۴. مرضیه شنکائی، همان، ص ۱۴۱-۱۴۳؛ و محی‌الدین ابن عربی، فتوحات مکیه، ج ۳، ص ۷۷.
۱۳۵. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج اول، ذیل کلمه آدم؛ مرضیه شنکائی، همان، ص ۱۵۱-۱۵۴.
۱۳۶. خروج ۳: ۷، پیدایش ۱۵: ۴.
۱۳۷. مزامیر ۱۴: ۷ و ۱۵: ۱.
۱۳۸. مرضیه شنکائی، همان، ص ۱۸۵-۱۸۶.
- ۱۳۹ در یهودیت خدا به خاطر این که خود را اظهار کند در ده جلوه نورانی خود را صادر می‌کند که به هر یک از آنها سفیره و به مجموع آنها سفیروت گویند مانند (۱) کترالیون یا دیهمه (۲) حخمه یا حکمت و عقل، (۳) بینا یا بصیرت، (۴) تیفره رحمین با رحم و شفقت، (۵) همید، گدولاه یا عشق و محبت (۶) دین، گوراه یا قدرت، (۷) نتسا یا نصرت، (۸) هود یا جلال و شکوه، (۹) یسود یا بنیان و اساس، (۱۰) ملکوت یا شخینا (۱۱) عالم خلق یا تفریق یا عالم کبیر. که همه اینها در چهار اسم اهیه، الوهیم، ال، یهوه. خلاصه می‌شوند. (مرضیه شنکائی، همان، ص ۱۹۰).

منابع

- ارشاد، محمدرضا، *گستره اسطوره*، تهران، هرمس، ۱۳۸۲.
- اعلم، امیر جلال الدین، *فرهنگ اعلام کتاب مقدس*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷.
- اکبری مطلق، جواد، *بررسی آموزه لوگوس در ادیان ابراهیمی*، پایان نامه کارشناسی ارشد، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، قم، ۱۳۸۵.
- آرمسترانگ، کرن، *خداشناسی از ابراهیم تا کنون*، محسن سپهر، تهران، نشر مرکز ۱۳۸۳
- آوی، البرت، *سیر فلسفه در اروپا*، علی اصغر حلبی، تهران، حکمت، ۱۳۶۸
- برن لوسیلان، *اسطوره‌های یونان*، عباس مخبر، تهران، مرکز، بی تا.
- بوکای، *مقایسه‌ای بین تورات، انجیل، قرآن و علم*، ذبیح‌الله دبیر، چ چهارم، فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸.
- بهشتی، احمد، *عیسی در قرآن*، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۵.
- بی‌ناس، جان، *تاریخ جامع ادیان*، علی‌اصغر حکمت، چ چهارم، تهران آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۵.
- پورمحمد، محسن، «*مسیح در عهد عتیق*»، معرفت، ش ۲۳، سال ۷۶.
- توفیقی، حسین، *آشنائی با ادیان بزرگ*، قم، طه، ۱۳۸۴.
- جوادی‌آملی، عبدالله، *دین شناسی*، چ سوم، قم، اسراء، ۱۳۸۳.
- حسن‌زاده‌آملی، حسن، *انسان و قرآن*، چ سوم، قم، الزهراء، ۱۳۷۴.
- خراسانی، شرف‌الدین، *نخستین فیلسوفان یونان*، تهران، شرکت کتابهای جیبی، ۱۳۵۷.
- خمینی، روح‌الله، *چهل حدیث*، قم، موسسه تنظیم و نشر آثار، ۱۳۷۳.
- دقیقیان، شیرین‌دخت، *نردبانی به آسمان*، تهران، ویدا، ۱۳۷۹.
- دورانت، ویل، *تاریخ تمدن*، ترجمه احمد آرام و ع. پاشائی و امیرحسین آریان پور، چ سوم، تهران، آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.
- رابرتسون، آرچیبالد، *عیسی اسطوره یا تاریخ*، حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات ادیان و مذاهب، ۱۳۷۸.
- ریخته‌گران، محمد رضا، *حکمت هراکلیتوس*، بی جا، موسسه توسعه دانش پژوهان ایران، ۱۳۸۰.
- سجادی، سیدجعفر، *فرهنگ مصطلحات عرفا و متصوفه*، بی جا، بی تا، ۱۳۳۹.
- شنکائی، مرضیه، *بررسی تطبیقی اسماء الهی*، تهران، سروش، ۱۳۸۱.
- صداقت، سیدعلی‌اکبر، *مرموزات اسماء*، قم، اشراق، بهار ۱۳۸۳
- ضیمران، محمد، *گذار از جهان اسطوره به فلسفه*، تهران، هرمس، ۱۳۷۹
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، *المیزان*، قم، اسماعیلیان، ۱۳۳۹.
- فروغی، محمدعلی، *سیر حکمت در اروپا*، تهران، البرز، ۱۳۷۵.
- کاپلستون، فردریک، *تاریخ فلسفه*، سیدجلال‌الدین مجتویی، تهران، سروش ۱۳۷۵.

- کلینی، محمدبن یعقوب، *اصول کافی*، ج چهارم، تهران، انتشارات علمیه، ۱۳۶۴.
- کونگ، هانس، «پولس و گسترش مسیحیت»، ترجمه احمدرضا مفتاح، معرفت، ش ۱۶، بهار ۱۳۷۵.
- لین، تونی، *تاریخ تفکر مسیحی*، روبرت اسریان، تهران، فرزانه روز، ۱۳۸۰.
- مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، ج ۲۵ و ۳۶، بیروت، موسسه الوفاء ۱۴۰۳ق.
- محمدیان، بهرام، *دائرة المعارف کتاب مقدس*، تهران، سرخدار، ۱۳۸۱.
- مطهری، مرتضی، *وحی و نبوت*، مجموعه آثار ج ۲، ج هفتم، قم، صدرا، ۱۳۷۷.
- موسوی همدانی، سیدمحمدباقر، *ترجمه المیزان*، ج چهارم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۰.
- میشل، توماس، *کلام مسیحی*، حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات ادیان و مذاهب، ۱۳۷۷.
- نیکلسون، تصوف اسلامی، ترجمه محمدرضا شفیع کدکنی، تهران، توس، ۱۳۵۸.
- ولفسن، *فلسفه علم کلام*، احمد آرام، تهران، الهدی، ۱۳۶۸.
- هیوم، رابرت، *ادیان زنده جهان*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، ج هفتم، تهران، فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۷.
- لیاده، میرچاه، *اسطوره، رؤیا، راز، رؤیا منجم*، تهران، فکر روز، ۱۳۷۴.
- _____، *رساله در تاریخ ادیان*، جلال ستاری، تهران، سروش، ۱۳۷۲.

Barrett C.K, *The New Testament Background*, U.S. harper row publishers, 1961.
 Bultmann Rudolf, *Theology of the New Testament*, 2 vols in 1, New York. v.1. 1952.
 Crala . Edward. Routledge Encyclopedia of Philosophy, vol. 5, New York, 1998.
 Eliade. Mircea, *The Encyclopedia of Religion*, v 9, New York, 1993.
 Gorden H.Clark, *The Johannine logos*, u. s. the trinity foundation 1989.
 Herarty . Jack, *New Catholic encyclopedia*, vol.8, 1967.
 James.Hastings, *Encyclopedia of Religion and Ethics*, v 9, New York, 1994-2003.
 Kittle.G, *Theological of the N.T.* losangeles. 1964.
 O'collins. Gerald.S.J and Edvard G, *A Concise Dictionary of Theology*, New York.
 Physics,philosophy and theology: a common guest for understanding.(Vatican observatory. Vatican city stste)therd edition.1997

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی